

گزارش کمیسیون حقوق



در مجموع، می‌توان گفت که تصویب حجم عظیم قوانین در دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵، نه به‌دلیل نبود اختلاف، بلکه به‌دلیل یک مدیریت هوشمندانه تنش ممکن شد. قانون‌گذاران با طبقه‌بندی اکثر قوانین در حوزه «عرفیات» و پرهیز از ورود مستقیم به موضوعات حساس فقهی مانند حدود، از بروز چالش‌های گسترده جلوگیری کردند. قانون مدنی نیز به‌دلیل انطباق کلی با فقه امامیه و عرف جامعه، با مقاومت جدی مواجه نشد و تأیید ضمنی آیت‌الله حائری را کسب کرد. در مقابل، مقاومت جدی تنها زمانی رخ داد که دولت مستقیماً به حرم انحصاری نهاد دین– یعنی هویت روحانیت و مدیریت اوقاف– وارد شد.

تحلیل دوره دوم: عصر اقتدار حوزه و ضعف حکومت (۱۳۲۰–۱۳۴۱)

دوره زعامت آیت‌الله بروجردی (۱۳۲۰–۱۳۴۰ شمسی)، در تضاد کامل با دوره پیش از خود قرار دارد. در این مقطع، موازنه قدرت به‌شکل معکوس عمل می‌کرد؛ حکومت به‌دلیل عواملی چون جوانی پادشاه، پیامدهای جنگ جهانی دوم و نداشتن پایگاه مردمی قدرتمند، در موضع ضعف قرار داشت. در مقابل، مرجعیت شیعه به رهبری حضرت آیت‌الله بروجردی، از اقتدار و نفوذ معنوی و اجتماعی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. این توازن قوا، تأثیر مستقیمی بر فرایند قانون‌گذاری گذاشت و باعث رکود در تصویب قوانین جدید شد.

نفوذ سلبی مرجعیت؛ جسارت‌ناداشتن در تصویب قوانین یکی از مهم‌ترین تأثیرات آیت‌الله بروجردی بر فرایند قانون‌گذاری، نفوذ «سلبی» ایشان بود. این بدان معناست که حکومت جسارت تصویب قوانینی را که احتمال مخالفت مرجعیت با آن‌ها وجود داشت، نداشت. بسیاری از طرح‌ها و لوایح، صرفاً با استشمام مخالفت آیت‌الله بروجردی، پیش از طرح رسمی نیز مسکوت گذاشته می‌شدند؛ به‌عنوان مثال، طرح «اصلاحات ارضی» با وجود مطرح‌شدن، به‌دلیل پیش‌بینی مخالفت ایشان کنار گذاشته شد. درواقع، هیبت و اقتدار حوزه علمیه به‌قدری قوی بود که به‌عنوان یک مانع جدی در برابر تصویب قوانین مغایر با دیدگاه‌های خود عمل می‌کرد.

مداخله در مسائل کلان: تشکیل مجلس سنا

البته نفوذ ایشان تنها سلبی نبود و در مواردی جهت «ایجابی» نیز داشت. یکی از مهم‌ترین این موارد، ماجرای تشکیل «مجلس سنا» بود. اگرچه تشکیل مجلس سنا در قانون اساسی مشروطه پیش‌بینی شده بود، اما به‌دلیل وجود یک استثنا در قانون که به شاه اجازه می‌داد، در غیاب سنا قوانین را توضیح کند، علاقه‌ای به تشکیل آن وجود نداشت. پس از وقایع دوره دکتر مصدق، حکومت برای کسب اختیار انحلال مجلس، به دنبال تشکیل سنا و اصلاح قانون اساسی برآمد. این اقدام، شایعاتی را در میان برخی محافل مذهبی مبنی بر قصد حکومت برای تغییر مذهب رسمی کشور به راه انداخت.

در اینجای آیت‌الله بروجردی ^(۱۳۰۷) با مداخله مستقیم، از دولت قول گرفت که چنین قصدی در کار نیست. ایشان در پاسخ به نامه برخی از مراجع دیگر، با قاطعیت از موضع خود دفاع کرده و تأکید نمودند که اساساً چنین خطری وجود ندارد و از آن‌ها خواستند تا نظر ایشان را برای مردم تبیین کنند، نه دیدگاه مخالفان را.

استثنای دوره مصدق؛ قانون‌گذاری با اختیارات ویژه

در این میان، دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق یک استثنا محسوب می‌شود. وی با کسب «اختیارات هفت‌گانه» از مجلس، این امکان را یافت که از طریق هیأت دولت و بدون نیاز به تصویب مجلس، قانون‌گذاری کند. در این دوره کوتاه، هیأت دولت، حدود ۱۰ تا ۱۱ قانون مهم را به تصویب رساند. از جمله این مصوبات، قانونی بود که قوه مقننه (در قالب هیأت دولت) مستقیماً وارد حوزه قضایی شد و عفو خلیل طهماسبی را به‌شکل قانون تصویب کرد؛ البته پس از سقوط دولت مصدق، تمام این قوانین ملغی شدند.

ادامه در صفحه بعد

در کمیسیون «حقوق» همایش یک‌صد سالگی حوزه علمیه قم بررسی شد

حوزه علمیه قم و تحولات حقوقی ایرانیک قرن تعامل و تحول

به بهانه برگزاری همایش یکصدمین سال بازتأسیس حوزه علمیه‌ی قم، سلسله نشست‌های علمی که در کمیسیون‌های مختلف با حضور فرهیختگان حوزه و دانشگاه، از سوی دبیرخانه یکصدمین سال بازتأسیس حوزه علمیه قم، با همکاری معاونت پژوهش حوزه‌های علمیه، انجام گرفت. یکی از کمیسیون‌های علمی همایش یکصدمین سال بازتأسیس حوزه علمیه‌ی قم، کمیسیون حقوق است که با سخنرانی دکتر محمود حکمت‌نیا (عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)، حجت‌الاسلام والمسلمین حسین جوان‌آراسته (عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه) و دکتر احمد احسان‌فر، برگزار شد. در ادامه، با هدف تبیین دستاوردها و افزایش آگاهی طلاب جوان و آحاد جامعه، مشروح آن تقدیم خوانندگان ارجمند می‌شود.

تنظیم و ویرایش: حمید کرمی

اثرگذاری حوزه علمیه قم بر نظام حقوقی ایراندر قرن چهاردهم هجری شمسی

دکتر محمود حکمت‌نیا (عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)

من گزارش کوتاهی از تحقیقی با عنوان «اثرگذاری حوزه علمیه قم بر نظام حقوقی ایران در قرن چهاردهم هجری شمسی» ارائه می‌دهم؛ البته این موضوع نیاز به تحقیق بیشتری دارد. از آنجا که بحث، جنبه تاریخی داشت، برای نگارش آن حدود پنج‌ماه زمان صرف کردم تا بتوانم، گزارشی تاریخی ارائه دهم. با این حال، برای بررسی دقیق‌تر، نکات بسیار مهمی وجود دارد که باید به آن‌ها توجه کرد.

تأثیر نظام‌های حقوقی اروپایی بر حقوق ایران

در آغاز سده چهاردهم هجری شمسی، نظام حقوقی ایران دست‌خوش تحولی بنیادین شد و در قالب یک نظام حقوقی مدون (نوشته)، با الهام و تأثیرپذیری از نظام‌های حقوقی اروپایی، به‌ویژه فرانسه و بلژیک، شکل گرفت.

در مراحل نخستین این تحول، به‌ویژه در دوران مشروطیت، رگه‌هایی از تأثیر حقوق آلمان نیز به چشم می‌خورد؛ اما این گرایش دیری نپایید و پس از آن، نظام حقوقی فرانسه به الگوی غالب تبدیل شد. شواهد متعددی این تغییر جهت را تأیید می‌کند. به‌عنوان نمونه، «قانون نظام‌نامه انتخابات» اولیه که ساختاری مبتنی بر اصناف داشت، عمیقاً از حقوق آلمان تأثیر پذیرفته بود. این تأثیر از مکتب «گروه‌گرایی» (Corporatism) نشأت می‌گرفت که در آن، نمایندگان نه به‌صورت فردی، بلکه بر اساس طبقات و اصناف اجتماعی انتخاب می‌شدند. گفته می‌شود، طراح این نظام‌نامه از پیروان اندیشه‌های رودولف فون‌یرینگ (Rudolf von Jhering)، نظریه‌پرداز برجسته آلمانی بوده و از این طریق، تفکر کورپوراتیستی به نظام انتخاباتی اولیه ایران راه یافت. در مقابل، با غلبه الگوی فرانسوی، نظریه «فردگرایی» (Individualism) مبنای عمل قرار گرفت. بر اساس این نظریه، نظام انتخاباتی به سمت رأی‌گیری فردی و برابر حرکت کرد؛ نظامی که اساس آن تا به امروز در حقوق انتخاباتی ایران باقی مانده و ریشه در تفکر حقوقی فرانسه دارد.

جریان تطبیقی یا عاریه‌ای در نظام حقوقی ایران

بنابراین، یک جریان تطبیقی یا به‌تعبیری «عاریه‌ای» در حقوق ما وجود داشته است که طی آن، مفاهیم از نظام حقوقی ژرمنی[آلمانی] به حقوق ایران وارد می‌شد. از سوی دیگر، هر نظام حقوقی باید عرف کشور خود را در نظر بگیرد و عرف کشور ما «فقه شیعه» است؛ البته نه به‌عنوان یک منبع دینی، بلکه به‌عنوان عرف.

نقش عرف و فقه شیعه در حقوق ایران

یکی از مجاری ورود فقه شیعه به حقوق ایران، همین جایگاه عرفی آن است. استاد کاتوزیان نیز در یکی از مباحث خود اشاره می‌کند که چه بخواهیم و چه نخواهیم و چه به فقه شیعه معتقد باشیم یا نباشیم، عرف رفتاری مردم ایران، مبتنی بر فقه شیعه است و این واقعیت را نمی‌توان نادیده انگاشت.

برخی از اساتید ما نیز بر این نکته تأکید داشتند. یکی از استادان ما که در حوزه تجارت بین‌الملل تخصص داشت، می‌گفت: «صرف نظر از اینکه کسی به فقه معتقد باشد یا نه، حقوق ایران فقه است؛ خواه این تأثیر را از باب تقید مذهبی بدانیم یا از باب عرف».

تأثیر مفاهیم فلسفی بر عرف و حقوق ایران

علاوه بر این، مفاهیم فلسفی نیز به‌عنوان نهادهای عرفی از فلسفه به حقوق ما منتقل شده‌اند. به‌عبارت دیگر، کلمات فلسفی مانند: «شرط»، «مشروط»، «سبب» و «مسبب» که در حقوق به‌کار می‌روند، ابتدا از فلسفه به عرف جامعه راه یافته‌اند (چون نظام عرفی ما متأثر از فلسفه بوده) و سپس از طریق عرف، به حقوق و حتی به فقه منتقل شده‌اند.

نمونه‌ای از تأثیر فلسفه در حقوق

به یاد دارم که یک بار از استاد شهیدی پرسیدم: چرا این قدر از کلمات فلسفی استفاده می‌کنید؟ ایشان پاسخ دادند: «این به کارگیری نه از باب فلسفه، بلکه از باب عرف ایران است. بله، عرف ما متأثر از فلسفه است.»



بنابراین، این تعامل و رفت و آمد مفاهیم میان فلسفه، عرف و حقوق وجود داشته و از این جهت نیز تأثیرگذار بوده است. می‌توان گفت نظام حقوقی ایران در قرن چهاردهم شمسی، ترکیبی از تأثیرات تطبیقی (حقوق اروپایی) و عرفی (فقه شیعه و فلسفه) بوده است. این تعامل چندجانبه، نظام حقوقی کشور را به‌شکلی منحصربه‌فرد و سازگار با شرایط فرهنگی و تاریخی جامعه ایرانی شکل داده است.

توازن قوا و تولد حقوق مدرن ایران: تحلیلی بر دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵

حقوق، ماهیتاً با الزام سیاسی گره خورده است که این الزام از سوی حکومت اعمال می‌شود. درنتیجه، نسبت سیاسی میان حکومت و حوزه علمیه، عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظام حقوقی و میزان تأثیرگذاری هریک از این نهادهاست. براین اساس، می‌توان چهار جریان اصلی را در تکوین حقوق ایران در دوره مورد بحث شناسایی کرد:

- جریان قدرت سیاسی: نماینده آن دولت مدرن و متمرکزی بود که به دنبال تثبیت حاکمیت و نظم داخلی بود.
- جریان قدرت مذهبی: این جریان که از نهاد مرجعیت و حوزه علمیه نشأت می‌گرفت، بر انطباق قوانین با موازین شرعی تأکید داشت.
- جریان اقتباسی– دانشگاهی: متشکل از حقوق دانان تحصیل‌کرده اروپا بود که به دنبال مدرن‌سازی نظام حقوقی بر اساس الگوهای غربی بودند.
- جریان عرف مذهبی: شامل سنت‌ها و رویه‌های ریشه‌دار در جامعه شیعی ایران بود که بخش بزرگی از روابط اجتماعی را سامان می‌داد.

بنابراین، نظام حقوقی ایران، محصول تعامل پیچیده‌ای میان این چهار وجه، یعنی قدرت سیاسی، قدرت مذهبی، عرف ایرانی– شیعی و اندیشه‌های اقتباسی از اروپاست.

برای سنجش میزان تأثیر هریک از این قدرت‌ها، باید توانایی عملی آن‌ها در اثرگذاری بر جامعه را در دوره‌های مختلف تاریخی لحاظ کرد. دوره مورد بحث، یعنی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ که مصادف با زعامت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری ^(۱۳۰۷) است، از یک‌سو دوران اوج قدرت و استبداد سیاسی رژیم حاکم به‌شمار می‌رود و از سوی دیگر، اندیشه‌های اقتباسی از غرب با شدت در حال ظهور است. در مقابل، حوزه علمیه قم در این مقطع در وضعیت ضعف سیاسی به‌سر می‌برد. این توازن قوا باعث شد که در تعامل میان فقه و حقوق، جنبه‌های عرفی و نیازهای دولت مدرن، نمود بیشتری پیدا کند.

یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های سیاسی برای این حجم از قانون‌گذاری، تلاش دولت برای لغو کاپیتولاسیون بود. شرط جامعه بین‌الملل برای پذیرش این امر، وجود یک نظام حقوقی مدون و مدرن در کشور بود. این ضرورت سیاسی، دولت را به سمت تسریع فوق‌العاده در روند قانون‌گذاری سوق داد. طبق آمار مرکز تدوین قوانین، در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵، حدود ۱۶۴۶ قانون به تصویب رسید که نشان‌دهنده این شتاب است.

در این میان، شخصیت‌هایی چون آیت‌الله شهید مدرس ^(۱۳۰۷) نیز با درک این ضرورت ملی، به این جریان کمک شایانی کردند؛ تا آنجا که نقل شده است که ایشان شبانه نزد وزیر دادگستری وقت رفت تا او را برای آغاز تدوین قوانین ترغیب کند. به‌دلیل همین فوریت سیاسی و برای جلوگیری از بحث‌های طولانی در صحن علنی مجلس (مانند آنچه بر سر واژه «محکمه» رخ داد)، تصمیم گرفته شد که قوانین در کمیسیون‌های تخصصی مجلس تدوین و تصویب شوند^۱.

نکته قابل توجه آن است که به‌دلیل حضور برخی فقها در کنار حقوق دانان در هیأت تدوین‌کننده قانون مدنی، اشکال فقهی عمده‌ای بر آن وارد نشد. علاوه بر این، بر اساس گزارش‌های شفاهی، قانون مدنی پس از تدوین، به رؤیت آیت‌الله حائری ^(۱۳۰۷) رسید و مورد تأیید ضمنی ایشان قرار گرفت. از ایشان نقل شده است که این قانون را مشابه رسانه‌های عملیه دانستند که به زبان مواد قانونی تنظیم شده است و در آن، ایراد اساسی مشاهده نکردند.

تحلیلی بر دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵

حقوق، ماهیتاً با الزام سیاسی گره خورده است که این الزام از سوی حکومت اعمال می‌شود. درنتیجه، نسبت سیاسی میان حکومت و حوزه علمیه، عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظام حقوقی ایران است. در دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵، می‌توان چهار جریان اصلی را در این زمینه شناسایی کرد: قدرت سیاسی دولت مدرن، قدرت مذهبی حوزه علمیه، جریان اقتباسی– دانشگاهی و جریان عرف مذهبی جامعه.

بااین حال، برای درک دقیق تر روابط این جریان‌ها، باید به یک اصل کلیدی توجه کرد که از دوره صفویه و قاجاریه ریشه گرفته و در قانون اساسی مشروطه تثبیت شده بود: تفکیک امور شرعی از امور عرفی.

تفکیک امور شرعی و عرفی، راهکار کلیدی کاهش تنش

بر اساس قانون اساسی مشروطه که فقها نیز در تدوین آن نقش داشتند، رسیدگی به «امور شرعی» در صلاحیت محاکم شرع و «امور عرفی» در صلاحیت محاکم عرفی (دادگستری) قرار گرفت. قانون‌گذاران دوره پهلوی اول، با بهره‌گیری از این تفکیک، بخش عمده‌ای از قوانین جدید را در حوزه امور عرفی تعریف کردند و قوانینی مانند: قانون تجارت، اصول محاکمات، قانون تابعیت و قوانین مربوط به اراضی، همگی در این دسته قرار گرفتند.

این رویکرد دو نتیجه مهم به‌همراه داشت:

۱. عدم ایجاد حساسیت فقهی: از آنجا که این قوانین «عرفی» تلقی می‌شدند، نهاد دین حساسیت چندانی نسبت به آن‌ها نشان نداد و ضرورتی برای کنکاش دقیق فقهی در آن‌ها احساس نکرد. این وضعیت کاملاً با امروز متفاوت است که مباحثی مانند قانون تجارت، به‌طورجدی مورد مذاقه فقهی قرار می‌گیرد.

۲. راهکار «دورزدن» در قوانین جزایی: در حوزه قوانین کیفری، این تفکیک به‌شکل هوشمندانه‌ای به‌کار گرفته شد. برای مثال، قانون مجازات عمومی در تعریف جرایمی مانند سرقت، صراحتاً اعلام می‌کرد که مقررات آن «در غیر از موارد حد شرعی» اجرا می‌شود. به‌عبارت دیگر، قانون‌گذاران برای تعزیرات (مجازات‌های حکومتی و قابل تغییر) به‌تفصیل قانون‌گذاری کردند؛ اما از ورود به حوزه حدود (مجازات‌های ثابت شرعی) پرهیز نمودند. این یک «راه‌گریز» بود که از تقابل مستقیم با فقه جلوگیری می‌کرد.

نقاط چالش: مداخله در حريم شریعت

با وجود این راهکارها، هرگاه دولت قصد داشت، به حوزه‌هایی وارد شود که به‌طور سنتی و قطعی در اختیار نهاد دین بود، چالش‌های جدی به وجود می‌آمد. دو نمونه بارز در دوره زعامت آیت‌الله حائری عبارت‌اند از:

۱. قانون متحدالشکل کردن لباس (۱۳۰۷): این قانون که پیش از ماجرای کشف حجاب (که مصوبه هیأت دولت بود) تصویب شد، روحانیون را ملزم می‌کرد، برای پوشیدن لباس روحانیت، مجوز دولتی دریافت کنند. تشخیص صلاحیت افراد (بر اساس هفت شرط مذکور در قانون) به یک چالش بزرگ تبدیل شد؛ زیرا دولت می‌کوشید، کنترل هویت روحانیت را در دست بگیرد. این مداخله مستقیم، واکنش زعیم حوزه را در پی داشت.

۲. قانون اوقاف (۱۳۱۳): تلاش دولت برای تأسیس اداره اوقاف و کنترل موقوفات که به‌طور سنتی توسط مراجع و علمای دین اداره می‌شد، یکی دیگر از نقاط تنش‌زای اصلی بود. این اقدام به‌مثابه دست‌اندازی به استقلال مالی و اداری نهاد دین تلقی شد و با مقاومت و گفت‌وگوهای فراوان همراه بود.